از : A. Robbe - Grillet

ترجمهٔ : منوچهر بیات‌مختاری

رمان جدید *

چند سالی‌است‌که مطالبی فراوان دربارهٔ «رمان جدید» می‌نویسند؛ ولی متأسفانه در میان تنقیدها و تحسین‌هائی که از هرسو نثار آن میکنند آنقدر مطالب بسیار سطحی ، اشتباهات و سوءتفاهمات فراوان وجود دارد که نتیجةً ، در فکر عامّه، نوعی افسانهٔ عجیب دراین‌باره ایجاد شده‌است بطوریکه ، ظاهراً از این پس برای مردم ، «رمان جدید» درست عکس آن چیزی خواهد بود که برای ما معنی میدهد .

برای توضیح مطلب ، کافی‌است که رئوس این پندارهای بیهوده و بی‌پایه را که دربارهٔ «رمان جدید» ، بطور کتبی و شفاهی ، رواج دارد از نظر بگذرانیم ، تا ارائهٔ عقیده‌ای کلّی در مورد جریان واقعی این نهضت ممکن شود : هربار که جنجال عوام یا نقد خواص کـه هم این جنجال را «واگو» میکند و هم به‌آن «دامن میزند» ، مـا را به‌سوءنیّت متهم کند ، بجرات میتوان گفت که هدف و مقصود ما با آن مغایراست

---

* نویسندهٔ این‌مقاله «آلن رب گریّه Alain Robbe - Grillet » رمان‌نویس مشهور فرانسوی ورهبر وپایه‌گذار مکتب «رمان‌جدید» میباشد. حرفهٔ اصلی‌او مهندسی کشاورزی‌است وتاکنون چندین‌رمان منتشرکرده‌است که درآن‌میان می‌توان: حسد ، درراهرو، سال آینده در مارین‌باد را نام‌برد. درزمینهٔ آثارانتقادی نیـزشهرت «رب‌گریّه» فراوان‌است ورساله‌ای ازاو تحت عنوان: «چشم اندازی برای رمان آینده»دارای اهمیت بسیار میباشد .

پس از بیان این مقدمه دربارهٔ اغراض ، وجود آثار فراوان و اهمیت آنها را نمیتوان کتمان کرد . ولی پرواضح است که نویسندگان ، شخصاً نمیتوانند دربارهٔ آثـار خود قضاوت کنند . وآنگهی ، ما را همیشه بسبب همین اغراض ادعائی و فرضی محکوم مینمایند : عیب‌جویان رمان‌های ما ادّعا میکنند که آنها نتیجهٔ منظورهای سو. ما هستند ، درحالیـکه بنابر اعتقاد دیگران، این‌رمان‌ها به‌این دلیل پسندیده‌اندکه علیه همین منظورهای سوء نوشته شده‌اند !

اینك «منشور اساسی» رمان جدید ، آنچنان کـه در افواه مردم مدوّن شده‌است :

۱ــ «رمان جدید» قوانین رمان آینده را تدوین کرده‌است .

۲ــ «رمان جدید» برگذشته خط بطلان کشیده است .

۳ــ «رمان جدید» در پی طرد انسان از جهان است .

٤ــ «رمان جدید» انحصاراً متوجه «عینیّت صِرف» است .

٥ــ چون خواندن «رمان جدید» دشوار میباشد ، تنها به‌متخصصان فن اختصاص دارد .

اکنون ، در قبال هریك از عبارات فـوق منطقی‌تر خواهد بود اگر بگوئیم :

«رمان جدید» تئوری نیست ، بلکه تحقیق است :

بنابراین ، هیچگونه قاعده و قانونی تدوین نکرده‌است . پس نباید آن را بعنوان یك مکتب ، بمفهوم دقیق کلمه بحساب آورد . ما اوّلین کسانی هستیم کـه بوجود اخـتلافات قابل توجّهی میان آثـار ناتـالی‌ساروت " Nathalie Sarraute "و کلودسیمون" Claude Simon "و فی‌المثـل آثارِ

خودِ اینجـانب پی برده‌ایم بنظر ما، بهتر آنکه چنین اختلافاتی وجود داشته باشد. اگر قرار می‌بود که هر سه، عیناً شبیه یکدیگر بنویسیم، کار ما چه نتیجه‌ای میداشت؟

وآنگهی، مگر چنین اختلافاتی در متن تمام «مکاتب» وجود نداشته است؟ آنچه کـه همگان درباره‌اش متفق بوده و در کلیـهٔ جریانات ادبی تاریخ ما وجود داشته است، تصمیم به‌گریز از جمود و نیاز به‌بدعت بوده است. مگر نه‌اینستکه هنرمندان همیشه، برروی یك اصل، یعنی احتراز از «فرم» تحمیلی اتفاق نظر داشته‌اند؟ اشکال مختلف می‌زیند و می‌میرند؛ در تمام ادوار و در کلیهٔ زمینه‌های هنری، بایستی در تجدید آنها کوشش شود: «فرم» افسانه‌ای از نوع قرن نوزدهم کـه صد سال پیش حقیقت زندگی بشمار میرفت، امروز، جز یك فرمول میان‌تهی چیز دیگر نیست و جز برای تقلید مضحك و ملال‌آور بکار نمیآید.

بدین ترتیب، ما نه‌تنها پایه‌گذار قواعد، عقـاید و قوانین ویژه‌ای نمی‌باشیم، بلکه برعکس برعلیه قوانین بسیار خشك و محدودکننده مبارزه می‌کنیم. در گذشته و حتی در زمان حاضر و مخصوصاً در کشور فرانسه نظریه‌ای خاص دربارهٔ رمان وجود داشت کـه مورد تایید ضمنی کمابیش اکثریت مردم (اکثریت مطلق یا تقریبی مردم) بود و آنرا چون سدّی در برابر رواج تمام آثاریکه منتشر میکردیم برپا می‌ساختند. به‌ما میگفتند: «شما شخصیّت قهرمـان داستان را مشخص نمی‌کنید، پس رمان‌های راستینی نمی‌نویسید»، «شما داستانی را نقل نمی‌کنید، بنابراین رمان‌های حقیقی نمی‌نویسید»، «شما نه خصیصه‌ای را تحقیق میکنید و نه محیطی را، عواطف را تجـزیه و تحلیل نمی‌کنید، در اینصورت واقـعاً رمـان نمی‌نویسید»...

با اینکه ما را بداشتنِ نظریهٔ مشخّصی در رمان‌نویسی متهم میکنند، ما نمیدانیم که یك رمان حقیقی چگونه باید باشد ، تنها این را میدانیم که رمان امروز همان خواهد بود که ما آن را امروز میآفرینیم و کار ما آن نیست که نظیر آنچه دیروز هم بود ببار آوریم ، بلکه این است که پیشتر تازیم و دورتر رویم .

«رمان جدید» تنها تحوّل مستمرّ نوع داستان را دنبال می‌کند :

اگر گمان بریم که «رمـــان حقیقی» برای همیشه در عصر «بالزاك» بصورت قواعد دقیق و قطعی منتظم شده‌است ، دچار اشتباه شده‌ایم . نه‌تنها تحوّل آن ، از اواسط قرن نوزدهم باینطـــرف چشم‌گیر بوده ، بلکه تحول سریع در دورهٔ خود او نیز آغاز شده‌است. مگر این دگرگونی را حتی در اغتشاشی که در توصیف‌های «صومعه پارم» وجـــود دارد ، نمیتوان استنباط کرد ؟ شك نیست که «نبرد واترلو» آنطور که «استاندال» آن را نقل میکند ، دیگر به‌شیوهٔ «بالزاك» وابستگی ندارد .

از آن زمان ببعد . وسعت و گسترش چنین تحولی روزافزون بوده است : آثار فلوبر Flaubert ، داستـــایوســـکی Dostoïevski ، پروست Proust ، کافکا Kafka ، جویس Joyce فاکنـــر Falkner بکت Beckett ..... دلیلِ صحّت این مدعا میباشند . ما نه‌تنها خط‌بطلان برگذشته نکشیده‌ایم ، بلکه بی‌دریغ برروی بزرگداشت نام و آثـــار اسلاف شایستهٔ خود بتوافق کامل رسیده‌ایم؛ بلندپروازی ما فقط در ادامهٔ راه آنها خلاصه میشود . ما مطلقاً ادعای برتری، که ادعائی بیهوده وبی‌معنی‌است ، نداریم ؛ تنها منظور ما اینستکه در زمان حاضر و در عصر خودمان در ایـــن صفِ طویل ، خویشتن را در پی آنها قرار دهیم .

ساختمان بیان در کتابهای ما تنزّل نکرده‌است ، مگر آنکه باتعصّب بسیار در آن‌ها به پی‌جوئی عناصری باشند که از بیست ، سی یا چهل سال قبل از هر رمان زنده‌ای رخت بربسته ویا لااقل، بطرز شگفت‌آوری ارزش خود را از دست داده‌اند . ازقبیل : خصائص ، تسلسل وقایع و پژوهشهای جامعه‌شناسی وغیره، بهرحال «رمان جدید» این شایستگی را داشته است که جمع کثیری از مردم را (که تعداد آنها دائماً روبافزایش‌است) بوجود این تحول در نوع رمان واقف کرده‌است ؛ در حالیکه عده‌ای بااصرار در انکار چنین تحوّلی ، کافکا ، فاکنر و دیگران‌را کـه مسلماً از رمان‌نویسان بزرگ آغاز قرن بیستم بشمارند ، براساس ملاك خویش در حاشیه‌های مشکوك و متزلزلی جای داده و بطرز عجیبی در انکار آن پافشاری میکردند

از بیست سال قبل آهنگ این تغییرات و تحوّلات گوناگون سریعتر شده‌است و همگان برروی یك اصل توافق دارند که این تغییرات تنها در زمینهٔ هنر به‌وقوع نمی‌پیوندد ، اگر گاه خواننده در رمان جدید خود را ناساز می‌یابد ، از آنگونه است که گاه خویشتن را در جهانی کـه زندگی می‌نماید نیز گم میکند . چه دراطراف او شالودهٔ تمام بناهای‌کهن ونظامهای کهنه در حال فروریختن است .

رمان جدید فقط به‌انسان و «وضع» او در جهان توجّه دارد :

چون در رمانهای‌ما «شخصیت‌ها» به‌مفهوم قدیمی‌آن وجود نداشت عده‌ای عجولانه چنین نتیجه‌گرفتندکه درآن هرگز باانسان برخورد نمیکنند چنین قضاوتی معلول درست نخواندن این رمان‌ها است . در هرصفحه‌ای در هرسطری و در هرکلمه‌ای از رمان جدید انسان حضور دارد . حتی اگر رمان جدید را مملوّ از «اشیاء» بیابند که بادقت زیاد توصیف شده‌اند ، متقابلاً و قبل از هرچیز ، نگاهی وجود دارد که آنها را می‌بیند ، فکری که

آنها را باز می‌بیند و شور و شوق عاطفی که آنها را بمیل خود تغییر شکل میدهد. «اشیاء» رمانهای ما، خارج از ادراکات انسانی، چه واقعی و چه خیالی، هرگز وجود خارجی ندارند؛ آنها شبیه به‌اشیاء زندگی روزمره هستند که همواره درونمان را بخود مشغـول میدارند.

و اگر «شیٔ» به‌مفهوم کلی آن (چنانکه کتاب لغت میگوید یعنی هر چیزی که حواس را متاثر میکند) در نظـر گرفته شود، طبیعی است که مثلاً در آثار من جز «اشیاء» چیز دیگری وجود نداشته‌باشد؛ چنانکه در زندگی نیز چنین است: لوازم اطاقم، کلماتی که می‌شنوم، زنی که دوستش دارم، حرکتی از این زن و غیره. و در یك تلقّی عام‌تر (چنانکه کتاب لغت باز میگوید: شیٔ یعنی آنچـه که روح را بخود مشغول میدارد)، خاطره (که بدانوسیله من باشیاء گذشته باز میگردم)، نقشه و طرح (که انسان را باشیاء آینده منتقل میکنند، مثل اینکه اگر تصمیم به‌شنا بگیریم قبلاً دریا و ساحل را در مغز خود مشاهـده میکنیم) و هر شکلی از تصور در عداد اشیاء می‌باشند.

اکنون، چند کلمه‌ای هم دربارهٔ آنچه که بطور دقیق «اشیاء» نامیده میشود و همیشه بحد وفور در رمان وجود داشته است بیان کنیم. در این باره کافی است که فقط به «بالزاك» بیندیشیم! منازل، لـوازم خانه، لباسها، جواهر، اثاثه، ابزارها، ماشینها، همه و همه چیز در آثار او با چنان دقتی توصیف شده‌است که در این مورد، آثار جدید هم بپایه‌اش نمی‌رسند. اگر آنطور که میگویند، توصیفی که در آثار «بالزاك» از اشیاء شده‌است، «انسانی‌تر» است تا در آثار ما، فقط بدان علت‌است که وضع انسان در جهانی کـه زندگی میکند، امروز با صد سال پیش از هرجهت تفاوت دارد؛ و سبب آن مطلقاً بی‌تفاوتی و توجه بیش از اندازه به‌واقعیت

در توصیف امروزی نیست، زیرا همانطور که ذیلاً بیان خواهد شد، چنین تهمتی واقعاً در این‌باره وارد نیست.

هدف رمان جدید فقط توجه به«ذهنیّت تام» است :

چون اشیاءِ «Objets»زیادی در رمان‌ها مشاهده می‌شد این امر برخلاف عادت می‌نمود، عده‌ای از منتقدین باشتاب فراوان اصطلاح «عینیّت» " Objectivité " را برای آن ابداع کردند که به‌مفهومی کاملاً خاص : «روکردن به‌شیء» بکار میرفت.

اگر این اصطلاح به‌معنی متداول آن: خنثی، خشک و بی‌طرف بکار رود، مفهوم «عبث» بخود میگیرد. مثلاً در رمانهای من، این نه‌تنها یك «انسان» است که همهٔ اشیاء را توصیف می‌نماید، بلکه انسانی‌است که از تمام انسانهای دیگر جانبداری و تعصب بیشتری دارد : انسانی‌است که برعکس دستخوش کشمکشی عاطفی است که از همه گمراه‌کننده‌تر است، از این نظر که غالباً دیدش را گمراه میکند ودر درونش خیالاتی را می‌سازد که به‌هذیان نزدیك‌است.

میتوان بسادگی نشان داد که آثار من و همچنین رمانهای «ناتالی‌ـ ساروت» که بعضی اوقات آنها را ازاین‌نظرگاه در برابر یکدیگر قرار میدهند، بیش از رمانهای نویسندگانی چون بالزاك، آثاری ذهنی و «درون ذاتی» است. جهان خارج را در رمانهای بالزاك چه‌کسی توصیف میکند ؟ این ناقلِ همه‌جا حاضر و ناظر که در عین حال ظاهر و باطن اشیاء را می‌بیند کیست ؟ چه کسی در آنِ واحد هم حرکات صورت را درمی‌یابد و هم حالات سیرت‌را؟ چه‌کسی هم حال‌را و هم گذشته وهم آیندهٔ هرماجرائی را می‌شناسد ؟ تنها یك «خدا» میتواند این‌چنین باشد.

این تنها خداست که میتواند ادعا کندکه حقایق امور وجوهر اشیاء را می‌بیند. در حالیکه در آثار ما یك «انسان» است که می‌بیند، احساس می‌کند، تصور میکند، انسانی که در زمان و مکان محدود است و در هوی و هوسهایش گرفتار، انسانی مثل من و شما؛ و کتاب تنها برداشت و تأثر او را از امور و از اشیاء که برداشتی محدود و مشکوك‌است نقل نمیکند. بهرحال، این یك انسان است و در اینجا انسانِ حال است که گزارشگر ویژهٔ خویشتن‌است.

واماکتابهای ما نیز درحدود فهم‌هرکسی می‌باشد واین واقعیتی‌است که‌نمیتوان آنرا نادیده‌انگاشت. برای‌مشاهدهٔ این‌اصل‌مسلّم تنها کافی‌است که پس‌ازاین چشمهارا نبندند و ببینند که‌هرخواننده‌ای بمحض‌اینکه‌خودرا آماده‌کرد تا از افکار قالبی همچنانکه در زندگی، در ادبیات نیز رها سازد، کتاب‌های مارا در قلمرو احساس و نیازخویش خواهدیافت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

روی سخن رمان جدید باتمام انسانهای باحسن نیّت است:

پرتال جامع علوم انسانی

زیرا، دراینجا سخن از دریافتهای زنده‌است ونه طرحهای مسلم و تضمین‌کنندهٔ قطع‌ویقین ودرعین‌حال یأس‌آوری که‌میکوشند تانابسامانیهای مارا محدود کنند و وجود وغرائز وتمایلات مارا تحت ضابطه‌ای قراردادی درآورند.

چرا درنقل داستانی که اضطرابش تنها زادهٔ زمانِ انسانی‌است،زمان ساعتی‌را باید مستقر کرد؟ عاقلانه‌تر نیست که تنها به‌خاطرهٔ خاص‌خویش که هرگز تابع سال وماه وتقویم و تاریخ حوادث نیست توجه داشته‌باشیم؟ چرا برای کشف نام فردی که در رمان ذکرنشده‌است اصرار ورزیم؟ ما هرروز با اشخاصی برخورد میکنیم که نامشان را نمیدانیم و حتی‌میتوانیم

سراسر مجلس بایك ناشناس گفتگو کنیم، درحالیکه مطلقاً به‌مراسم معرفی بوسیلهٔ میزبان توجهی نداریم !

کتابهای ما باهمان کلمات و جملاتی نوشته‌شده‌اند که همه‌کس وهمه روز بکار میبرند. فهم این‌عبارات برای کسانی‌که آنهارا باپرده‌ای ازتعبیرات کهنه که از پنجاه‌سال قبل دیگر دارای ارزشی نیستند نمی‌پوشانند ، هیچگونه اشکال ویژه‌ای دربر ندارد . حتی میتوان این‌سؤال را طرح کرد که‌داشتن یك‌نوع فرهنگ ادبی که ازسال ۱۹۰۰ متوقف‌شده‌است ، به‌درك آنها صدمه نمیزند ؟ درحالیکه عده‌ای از افراد ساده که‌شاید «کافکا» را نشناسند ولی ذهن آنان را نیز یك‌سلسله فرمولهای بالزاکی تیره و تار نکرده‌است، مطالب کتابهارا کاملاً درحد دانش‌خود احساس میکنند و در آنها صور و اشکال مختلفی ازمحیط زندگی و فکری خود می‌یابند. رمان جدید بعوض اینکه چنین افرادی‌راباارائهٔ یك‌معنی ادعائی ازوجودخودشان گمراه‌نماید، آنان‌را کمك میکند تا درعالم وجود خویش روشن‌تر ببینند .

رمان جدید معنای ساخته و پرداخته‌ای را پیشنهاد نمی کند :

هنگام طرح این‌سؤال مهم فرا میرسد : آیا زندگی ما دارای معنائی هست ؟ این معنی چیست ؟ انسان درجهان چه‌جایی دارد ؟ بیدرنگ‌میتوان دید که چرا اشیاء خارجی در بینش بالزاکی تااین‌حد مسلّم واطمینان‌بخش بوده‌اند. آنها بجهانی تعلق داشتند که انسان درآن ارباب بود . این اشیاء عبارت بودند از اموال، املاك که جز تملك، نگهداری و کسب آنها مسألهٔ دیگری طرح نبود. میان این اشیاء و صاحبان آنها شباهتی مسلّم وجود داشت : یك جلیقهٔ ساده، خود هم یك‌خصیصهٔ اخلاقی و هم یك موقع اجتماعی محسوب میشد . انسان دلیل همه‌چیز، کلید جهان و برطبق‌قانون

الهی، ارباب و صاحب طبیعی‌آن بشمار میرفت و حقوق الهی داشت ...

امروز، ازاین‌همه، دیگر چیزی که بحساب‌آید باقی‌نمانده‌است . در آن هنگام که طبقهٔ اعیان، کم‌کم، فلسفهٔ وجودی و امتیازات‌خودرا ازدست میداد، اندیشه مبانی جوهر گرائی‌اش را رهامیکرد وپدیدارشناسی‌بتدریج میدان پژوهشهای فلسفی را اشغال مینمود، علـوم فیزیکی قلمرو «عـدم تداول» را فرامیگرفت، روانشناسی نیز همزمان با این دگرگونیها، از بیخ وبن تغییر میکرد .

مفاهیمِ جهانِ پیرامونِ ما، دیگر جـزئی ، موقـتی ، حتی متضاد و دائماً مورد شك و تردیدند. کار هنر چگونه میتواند ادعای ترسیم و بیانِ مفهومی ازپیش‌شناخته را بنماید ؟ این‌مفهوم هرچه‌باشد، همانطور که در آغاز مطلب گفته‌شد، رمان جدید نوعی پژوهش‌است ولی پژوهشی کـه مفاهیم ویژهٔ خویش‌را بتدریج، خود میآفریند. آیا واقعیت دارای معنی و مفهومی‌است؟ هنرمند معاصر نمیتواند بچنین سؤالی پاسخ‌گوید: ازآن‌هیچ نمیداند؛ تمام آنچه که او میتواند اظهارکند اینست‌که: عبور وی ازواقعیت یعنی بعدازآنکه کارش را بپایان برد، واقعیت میتواند معنائی داشته‌باشد.

چرا دراینجا یك‌نوع بدبینی مشهود باشـد ؟ درهرحال این امر بـا تفویض مغایراست . ما دیگر به‌مفاهیم منعقدشده و ساخته‌وپرداخته‌ای که نظام الهی قدیم و بدنبال آن نظام عقلی قرن نوزدهم به‌انسان عرضه میکرد، اعتقادی نداریم، بلکه تمام امید خودرا به‌انسان بسته‌ایـم : اشکالی که او می‌آفریند قادرند که به‌جهان معانی را ارزانی بخشند .

برای نویسنده ، تنها تعهّد ادبیات است :

دراینصورت، حتی اگر یك آرمان سیاسی بنظر مـا صحیح و منطقی

میرسد، حتی اگر درزندگی سیاسی خود، برای پیروزی آن مبارزه‌میکنیم، دررمانهایمان، دعوی خدمت بآن، عقلائی نخواهدبود. حیات سیاسی دائماً ما را به‌فرض مفاهیم شناخته‌شده‌ای از قبیل مفاهیم تاریخی و اخلاقی مجبور میسازد. درحالیکه هنر متواضع‌تر ویا بلندپروازتراست: برای هنر هیچ‌چیز، هرگز ازپیش شناخته‌نیست.

پیش‌از اثر، هیچ‌چیز وجود ندارد، نه قطعیتی، نه‌نظریه‌ای و نه‌پیامی، اگر گمان بریم که رمان‌نویس «چیزی برای گفتن‌دارد» وسپس در پی‌آنست که چگونه آنرابگوید، دچارموحش‌ترین نقض‌غرض‌هاشده‌ایم. زیرامخصوصاً همین «چگونه»، همین شیوهٔ گفتن‌است که طرح نویسنده‌را تشکیل‌میدهد؛ طرحی درمیان همهٔ طرحها مبهم که‌بعداً محتوای نامعین کتابش خواهدشد. ولی درپایان امر، شاید همین محتوای مشکوك یك‌طرح مبهم‌باشد که اورا در آزمایش برای آزادی بهتر کمك کند... اما درچه‌مدتی؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی